



درس تفسیر سوره مبارکه نبأ - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً (۳۱) حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً (۳۲) وَكَوَاعِبَ أَثْرَاباً (۳۳) وَكَأْساً دِهَاقاً (۳۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا كِذَاباً (۳۵) جِزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَاباً (۳۶) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً (۳۷) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَاباً (۳۸) ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآباً (۳۹) إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً (۴۰)﴾

سوره مبارکه «نبأ» همان طوری که ملاحظه فرمودید از ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ شروع شد بعد وارد مسئله معاد شد، بخشی از احکام جهنم را ذکر کرد بخشی از احکام بهشت را بعد در پایان از باب «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ»^۱ که یکی از فنون ادبی است و قرآن این را رعایت کرده و می‌کند، به مسئله کلی معاد برگشت.

مطلب دوم آن است که لفظ در مفهوم استعمال می‌شود نه در مصداق. سؤال گاهی از خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است گاهی یک تسائل مردمی است بین خود جامعه. سؤال از خود آن حضرت نظیر ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ

۱. لغت‌نامه دهخدا، رد العجز علی الصدر: [رَدُّ دَلْعَ جَزْعٍ لَصُصٍ] باز بردن انجام به آغاز. در صنعت عروض و بدیع عبارت است از صفت تصدیق که یکی از صنایع علم بدیع و محاسن شعری است. به اصطلاح عروضی، صنعتی از شعر را گویند که در آن کلمه اول شعر را در آخر آن مکرر کنند یا شعر را به کلمه‌ای ابتدا کنند که شعر ماقبل آن بدان منتهی شده است.

الرُّوحِ) ^۱، ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ﴾ ^۲، ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ ^۳ که سؤال‌ها از خود حضرت است. تسائل مردمی که یک امر داخلی در خود مردم است باهم اختلاف دارند نظیر همین آیه: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ است. لفظ در مفهوم و در معنا استعمال می‌شود نه در مصداق. هر مصداقی که بتواند تحت این مفهوم قرار بگیرد مندرج است. آن روز هم مسئله نبوت محل اختلاف بود هم مسئله توحید تاحدودی محل اختلاف بود، هم مسئله معاد قسمت مهم محل اختلاف بود همه اینها می‌تواند. آنچه مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) در تبیان ^۴ از بعضی از قدمای اهل تفسیر نقل کرد هم مسئله وحی و نبوت مشهود این است هم مسئله معاد. بعد از او مرحوم امین الاسلام چند قول درباره ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ ذکر کرد ^۵ هم درباره نبوت هم درباره قرآن، هم درباره معاد، اینها مصادیق اند و همه اینها می‌توانند باشند؛ منافاتی هم ندارد چون لفظ در مصداق استعمال نمی‌شود لفظ در معنای جامع و مفهوم استعمال می‌شود. آنچه در بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام) درباره ولایت حضرت امیر (سلام الله علیه) آن روز نقل شده است، ^۶ آن هم می‌تواند از مصادیق ظاهری این باشد نه باطنی، برای اینکه لفظ در معنا استعمال می‌شود نه در مصداق و هر چه که می‌تواند مندرج تحت این مفهوم و معنای جامع باشد مراد آیه می‌تواند باشد و از امام صادق (سلام الله علیه) هم سؤال کردند که چطور ما هر وقت قرآن را می‌خوانیم برای ما تازگی دارد خسته نمی‌شویم فرمود قرآن «يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» ^۷؛ این شد که شما در تمام مدت عمر که هر روز آفتاب را می‌بینید یک وقت بگویید ما از آفتاب خسته شدیم یا ماه را که شب می‌بینید بگویید ما از ماه خسته شدیم یعنی چند سال است که در شب می‌تابد یا آفتاب و شمس

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۴. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۳۹.

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۱۸ - ۴۲۰.

۷. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ص، ج ۱، ص ۲۰۳.

چند سال است که در روز می‌تابد؛ اینها حیات‌بخش هستند عامل خستگی نیستند فرمود: «يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ».

«فتحصل» که لفظ در مفهوم استعمال می‌شود نه در مصداق. اگر مرحوم شیخ طوسی در تبیان دو مصداق ذکر کرد و اگر امین الاسلام در مجمع سه مصداق ذکر کرد و اگر دیگران مثل مرحوم فیض^۱ یک مصادیق دیگری ذکر کردند، همه اینها می‌تواند مصداق ظاهری آیه باشد نه مصداق باطنی، مخصوصاً ولایت حضرت امیر، چون لفظ در مصداق استعمال نمی‌شود هر چه مورد تساؤل یک ملت و جامعه باشد ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ است.

مطلب بعدی آن است که شواهد دیگر گاهی ظهور خیلی قوی دارد گاهی ظهور قابل اعتماد دارد، اما هیچ کدام از اینها دلیل بر حصر نیست؛ مثلاً در سوره مبارکه «مرسلات» که قبلاً گذشت این سوگندها جریان را به مسئله معاد منحصر نمی‌کند، با اینکه یک ظهور قوی درباره معاد دارد بعد از «بسم الله» در سوره مبارکه «مرسلات» این چنین آمده: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا * فَالْعَاصِفَاتِ غَضًّا * وَالتَّائِثَاتِ نَشْرًا * فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا * فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا * عُذْرًا أَوْ نُذْرًا * إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ﴾؛^۲ قسم به اینها که قیامت حق است. در سوره ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ این طور حصر نیامده قبلاً هم در آن سوره گذشت که این «إِنَّمَا» جایش این است که «إِنَّ ما» باشد آن «إِنَّ» حرف مشبیه بالفعل با آن «ما» موصوله نباید وصل بشود اما اینها متصلاً نوشته شده است یعنی رسم الخط این طور است این ظاهر خیلی قوی دارد که درباره مسئله معاد است اما هیچ منافاتی ندارد که ادله دیگر با همین سوگندها درباره مسئله معاد باشد؛ اینها هیچ کدام مفید حصر نیستند یا ظهور دارند یا ظهور خیلی قوی دارند که این مطلب مورد اراده است در آنجا با «إِنَّمَا» ذکر شده است و اما اینجا «إِنَّمَا»ی در کار نیست.

۱. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲. سوره مرسلات، آیات ۱ - ۷.

«فتحصل» آنچه را که امین الاسلام فرمود جزء مصادیق این می‌تواند باشد آنچه را که مرحوم شیخ طوسی در تبیان فرمود جزء مصادیق این می‌تواند باشد ولی ظهور این آیه درباره معاد است ظهوری نیست که حصرآور باشد و دیگری را نفی بکند تأییدش آن است که از باب «رد العجز علی الصدر»، پایان همین سوره هم درباره مسئله معاد است که قیامت را شرح می‌دهد خود آن روز، روز حق است که - إن شاء الله - مشخص می‌شود که روز حق بودن یعنی چه، حق در آن روشن می‌شود یعنی چه، روزی که شک‌بردار نیست یعنی چه. ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱ این «لا ریب فیه» در قرآن کریم «کما تقدّم مراراً» به منزله «بالضرورة» است؛ چون مستحضرید قضیه را قضیه می‌گویند چون در آن قضا و حکم است «و سکوت المحمول للموضوع». مفردات قضیه نیست چون در آن قضا و حکمی در کار نیست؛ وقتی گفتیم: «زید قائم» حکمی کردیم به «ثبوت المحمول للموضوع» چون در قضا و حکم واقع شده است این شده قضیه. اما این قضیه جهتی دارد می‌گوییم «الف باء است» یا «بالامکان» یا «بالضرورة» یا «بالازل» و مانند آن. در قرآن کریم وقتی می‌خواهد مطلبی را بگوید ضروری است می‌فرماید «لا ریب فیه». این قرآن ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۲ است «لا ریب فیه»، قیامت حق است «لا ریب فیه»؛ این «لا ریب فیه» به منزله بالضرورة است. «القیامة حق بالضرورة، القرآن حق بالضرورة، التوحید حق بالضرورة». این ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در قیامت ربی نیست یعنی ریب و شکی نیست که قیامت واقع می‌شود و گاهی صبغه جهت قضیه ندارد حکم محمول را دارد قیامت روزی است که «لا ریب فیه» است یعنی شکی در آن نیست چون همه چیز ظاهر می‌شود ﴿لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾^۳ هیچ چیزی را نمی‌شود کتمان کرد هیچ چیزی کتمان شدنی نیست هر چه هست ظاهر

۱. سوره آل عمران، آیه ۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵؛ سوره آل عمران، آیه ۴؛ سوره انعام، آیه ۹۱.

۳. سوره نساء، آیه ۴۲.

می‌شود، اگر هر چه هست ظاهر می‌شود پس شکی در آنجا نیست. شک همیشه در جایی است که دو شیء باشد؛ الآن اگر ما وارد کتابخانه‌ای شدیم این کتابخانه مثلاً میلیون‌ها کتاب دارد اما همه‌اش قرآن است، ما هر کتابی را از دور و نزدیک ببینیم چه کوچک باشد چه قطع بزرگ باشد یقین داریم قرآن است، چون در اینجا غیر از قرآن کتابی دیگر نیست؛ شک همیشه در جایی است که دو شیء باشد ما یک امر را ببینیم نمی‌دانیم از آن قبیل است یا از این قبیل! در قیامت اصلاً جا برای باطل، کذب، فریه، دروغ، مکر و حيله نیست؛ لذا «لا ريب فيه» این می‌تواند محمول قضیه باشد نه جهت قضیه. یک وقت می‌گوییم واقع می‌شود «لا ريب فيه»، قرآن هادی مردم است «لا ريب فيه»، ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۱ این می‌تواند جهت قضیه باشد یک وقت نه محمول قضیه است قرآن شک‌بردار نیست مطلب مشکوک در آن نیست متشابهاتش به محکومات برمی‌گردد می‌شود نور مبین، وقتی نور شد مشکوک نیست. قیامت هم همین طور است شک نیست که انسان در چیزی شک بکند مکر بکند، باطن هر کسی هم روشن می‌شود ظاهر هم روشن است ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ لذا فرمود ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾ است. بنابراین از باب «رَدُّ الْعُجْزِ عَلَى الصِّدْرِ» که یکی از نظم‌های دقیق بدیع است قرآن این را رعایت می‌کند در پایان این سوره باز به مسئله معاد برمی‌گردد معلوم می‌شود مصداق بارز ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ مسئله معاد است آن وحی و نبوت و آن مسئله توحید در کنار مسئله معاد که هر سه را امین الاسلام ذکر کرد و یکی را غیر از مسئله معاد مرحوم شیخ طوسی ذکر کرد، اینها همه می‌تواند حق باشند. چهارمی هم که درباره مسئله ولایت حضرت امیر است می‌تواند حق باشد، مصداق ظاهری باشد نه مصداق باطنی؛ چون لفظ که در مصداق استعمال نمی‌شود تا ما بگوییم آنچه استعمال شده است مثلاً درباره معاد است یا درباره وحی و نبوت است. هر مطلبی که مورد تساؤل امت باشد و مورد

اختلاف باشد می‌تواند مشمول این باشد. منتها در آن روزها در صدر اسلام که هنوز مسئله امامت و ولایت ظاهراً مطرح نبود گرچه نزد خواص مطرح بود حتی حدیث «یوم الدار»^۱ که در طلیعه بعثت و نبوت است آن سرجایش محفوظ است که برای خواص هم ولایت حضرت امیر (سلام الله علیه) بود کسانی که در آن جمع بودند امر بین الغی بود که حضرت فرمود: اول کسی که به من ایمان می‌آورد این وزیر من است خلیفه من است جانشین من است؛^۲ همه اینها را آن روز فرمود.

غرض این است که این آیات نشان می‌دهد که سوره مبارکه «عَمَّ» محور اصلی آن مسئله معاد است مثل همان سوره مبارکه «مرسلات» منتها آنجا قدری قوی‌تر «إِنْ مَا» منتها «إِنَّمَا» متصل نوشته شده ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ﴾؛^۳ اینجا هم همین طور است ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾ بعد وارد مسئله معاد می‌شود منتها معاد را با دلیل ذکر می‌کند که این نظم دقیق ریاضی بی‌هدف نمی‌تواند باشد و ذات اقدس الهی با چند اصل مسئله هدفمند بودن را ذکر کرد که ما هر چیزی را که آفریدیم با ابزار هدفمند خلق کردیم. وقتی فرعون را وجود موسای کلیم گفت شما که می‌گویید من از طرف «ربّ العالمین» آمدم این «رب العالمین» کیست؟ فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۴ سه تا نظام را وجود مبارک کلیم الهی ذکر کرده است ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ خالق همه رب ماست، هر چیزی را که آفرید به بهترین وجه آفرید، به بهترین وجه آفرید یعنی چه؟ آنکه نظام فاعلی است که ﴿رَبُّنَا﴾ این نظام داخلی، نظام داخلی یعنی چه؟ یعنی این موجود هر چه لازم داشت خدا به او داد این طور نیست که به طاووس چیزهایی داده باشد به خرچنگ نداده باشد، ما در فارسی می‌گوییم خرچنگ عربی می‌گوید سرطان

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳؛ «... إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا».

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳. سوره مرسلات، آیه ۷.

۴. سوره طه، آیه ۵۰.

آن بیماری که هیچ وقت کسی مبتلا نشود و همه مبتلاها به برکت قرآن کریم شفا پیدا کنند از آن جهت که مثل خرچنگ است و از هر طرف دست می‌زند و سرایت می‌کند به آن گفتند سرطان؛ اسم این سرطان برای همین است. هر چه که این خرچنگ لازم داشت در تغذیه، تنمیه، تولید، مادر شدن، فرزند دار شدن، همه تجهیزات را به او داد این طور نیست که یک چیزی به او کم داده باشد به طاووس بیشتر داده باشد پشه همین طور است حشره همین طور است. هیچ موجودی نیست که در ساختار خلقتش نیازی به جزیئی و به چیزی داشته باشد مگر اینکه ذات الهی به او داد: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ این نظام داخلی، بعد چه؟ ﴿ثُمَّ هَدَى﴾.

«فها هنا امران»: یکی اینکه مقصد دارد به مقصد باید برسد؛ دوم اینکه راه دارد خدا او را راهنمایی کرد که به کجا برسد و از چه راهی به مقصد برسد. بنابراین هر چه که مورد تسائل قرار بگیرد ذات اقدس الهی به او پاسخ مثبت می‌دهد. پس سؤال گاهی از خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که آن نمونه‌هایش است، یک وقت در داخله خودشان است اینها گاهی قبول است گاهی نکول. نکولی‌ها هم گاهی استحاله است گاهی استبعاد است گاهی با استهزاء همراه است و گاهی بدون استهزاء؛ اما آنها که شک دارند به هر حال جزء متسائلان هستند و آیات قرآن کریم در این بخش با برهانی که اقامه می‌کند مسئله ضرورت معاد را حل می‌کند که این نظام این طوری است و از طرفی هم خدایی که عادل است هیچ اجازه نمی‌دهد کسی به کسی ظلم بکند و خدا - معاذ الله - تماشاچی این صحنه باشد؛ هر حادثه‌ای که در عالم پیدا شد ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَالِمُرْصَادٍ﴾^۱ خدا در کمین است و خدا در کمین است؛ منتها دو نحو در کمین است: یک امر جامعی دارد که فرمود: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۲ این جامع است؛ یکی هم در کمین است که مؤمنین را یاری کند که چه وقت می‌افتند تا دست آنها را بگیرد، یکی هم در کمین است که تا ظالمین را سرجایشان

۱. سوره فجر، آیه ۱۴.

۲. سوره حدید، آیه ۴.

بنشانند ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادُ﴾؛ در کمین است این طور نیست که حالا خدا خلق کرده بعد بگوید در قیامت من بررسی می‌کنم، در دنیا هم گاهی حساب را تسویه می‌کند.

بنابراین این ظلم‌هایی که واقع می‌شود ممکن نیست ذات اقدس الهی به این ظلم‌ها کیفر ندهد به این ظالمان کیفر ندهد تا ما بگوییم مثلاً این وعید است و خُلف وعید جایز است بله ممکن است در حق الله عفو بکند؛ اما آنچه در این می‌گذرد آنچه در فلسطین می‌گذرد آنچه در کشورهای دیگر می‌گذرد این طور قتل عام می‌کند ذات اقدس الهی بگوید من تهدید می‌کنم ولی برخلاف وعید عمل نمی‌کنم، این نمی‌شود. درباره حق الله چرا ممکن است که بعضی‌ها را عفو بکند اما درباره حق الناس حق مردم را یقیناً می‌گیرد فرمود آن روز مظلومین خوشحال‌اند که حقشان از ظالمین گرفته می‌شود.

اما بعضی از خصوصیات که در این سؤال‌ها گاهی آمده آنها هم - إن شاء الله - در این جمع‌بندی نهایی مطرح می‌شود. بعد از اینکه بخشی از مسئله قیامت را ذکر فرمود درباره: ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً﴾ درباره وعده آنها ذکر کرد؛ نظیر آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «مرسلات» گذشت. آیه ۴۱ به بعد سوره «مرسلات» این بود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ * وَفَوَاكِهٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ قسمت مهم تهدید در سور مکی برای آن است که آنها توجه کنند و به هوش بیایند و به حال اولی‌شان فطرتشان برگردند؛ لذا در سور مکی عذاب بیش از مسئله رحمت است. مسئله متقین که از آیه ۴۱ به بعد است چند جمله کوتاه است باز به ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ ختم می‌شود. اینجا هم در بخش پایانی سوره مبارکه «نبأ» که فرمود: ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً﴾ آن هم چند جمله کوتاه است، باز مسئله قیامت حل می‌شود. فرمود در روز قیامت طوری است که

هیچ کس حق حرف ندارد و اصلاً نمی‌تواند حرف بزند و اگر شما می‌بینید اعضا و جوارح را عذاب می‌کنند، اعضا و جوارح عذاب نمی‌بینند، اعضا و جوارح را عذاب می‌کنند یعنی می‌سوزانند تا خودش شخص عذاب بشود. در سوره مبارکه «نساء» آن قسمت‌ها گذشت که ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَثَنَافِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾^۱ نه «لتذوقوا العذاب»؛ دست را می‌سوزانند که انسان درد بکشد نه دست! لذا وقتی بی‌حسی موضعی شروع شد اصلاً قطعه قطعه می‌شود در اتاق عمل هیچ دردی ندارد. تمام ادراکات مربوط به نفس است؛ استدلال آن آیه این است که ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَثَنَافِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا﴾ اینها عذاب را، نه «لتذوقوا». چون پوست بیش از گوشت و گوشت بیش از استخوان نیروی لمس دارد و لامسه در اینها خیلی قوی‌تر است اگر سوخت و سوز از پوست به گوشت برسد و از گوشت به استخوان برسد کمتر درد احساس می‌شود. فرمود: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَثَنَافِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ چرا؟ تا اینها عذاب بچشند نه پوست عذاب بچشد، عذاب را شخص می‌چشد و دست و پا کاره‌ای نیستند دست و پا بیگانه‌اند و اعضا و جوارح ابزار کارند؛ مثل قلم و دوات و اینهاست، قلم کاره‌ای نیست. لذا قبلاً هم گذشت وقتی دست و پا حرف می‌زنند قرآن می‌فرماید اینها دارند شهادت می‌دهند ولو این رومیزی و زیرمیزی را دست گرفته ولی دست گناه نکرده است وقتی نفس به جلود می‌گوید ﴿لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾^۲ نه «لم أقررتم»؛ خود شخص وقتی حرف می‌زند می‌شود: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۳ اما دست که حرف می‌زند دست دارد شهادت می‌دهد ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ﴾^۴ و کذا و کذا معلوم می‌شود دست کاره‌ای نیست دست ابزار است. دست را هم که می‌سوزانند دست درک نمی‌کند شخص درک می‌کند به وسیله این دست. فرمود خود آن روز

۱. سوره نساء، آیه ۵۶.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۳. سوره ملک، آیه ۱۱.

۴. سوره نور، آیه ۲۴.

حق است حق هم در آن روز ظاهر می شود و خود آن روز حق است «لَا رَيْبَ فِيهِ» و تمام شؤون آن روز حق است حتی میزان آن. در سوره مبارکه «اعراف» گذشت که اعمال را می سنجد عقاید را می سنجد، اعمال و عقاید را که مثل ترازوهای دنیا نمی سنجد با سنگ نمی سنجد که این شخص چند کیلو نماز خوانده یا چند کیلو روزه گرفته یا چند کیلو عقیده دارد میزانی هست که این میزان سه تا عضو دارد: یکی آن شاهین است که تعدیل کننده وزن و موزون است، یکی هم کفه وزن است، یکی هم کفه موزون. در کفه وزن آن واحد را می سنجد؛ مثل اینکه اینجا در کفه وزن که بخواهند نان را بسنجد آن سنگ را می گذارند. در کفه دیگر موزون را که نان است می سنجد. پس یک شاهین دارد یک کفه وزن دارد یک کفه موزون. حالا در قیامت آن وزن چگونه است خصوصیاتش را ممکن است در آیات دیگر روشن کرده باشد اما عمده در سوره مبارکه «اعراف» این است که ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾^۱ نه «و الوزن حق»، نه اینکه وزنی هست ما همه چیز را می چشیم؛ نخیل در آن روز سنگ نیست در دنیا به هر حال اگر ممسوح باشد با متر مساحت می کنند و اگر وزین باشد با سنگ و اگر معدود باشد با عدد، اینها واحد سنجش است؛ اما در قیامت با حقیقت می سنجد، نماز را با حقیقت می سنجد ایمان را با حقیقت می سنجد عقیده را با حقیقت می سنجد «و الوزن حق» نیست ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾ آن وقت موزون می شود نماز، موزون می شود روزه؛ یعنی این واحد سنجش حق است. پس جمیع شؤون قیامت حق است هیچ باطل در آن نیست ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ اصلاً شک در آن نیست.

پرسش: در زیارتنامه امیرالمؤمنین است که: «السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ».^۲

۱. سوره اعراف، آیه ۸.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

پاسخ: میزان اعمال هم درست است، برای اینکه اعمال ما را با اینها می‌سنجند اگر مطابق با عمل اینها بود حق است وگرنه حق نیست. «مِيزَانُ الْأَعْمَالِ» هم درست است، تعبیرات دیگری هم درباره این ذوات قدسی آمده درست است. ما اعمالمان را با چه چیزی می‌سنجیم؟ از کجا داریم؟ عرض شد که حق در مدار اینها می‌گردد نه اینها در مدار حق این «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ»^۱ آمده، درباره حضرت امیر هم آمده، تفاوت اساسی در آن مرجع ضمیر بود که آن روز گفته شد. «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارُ» درباره عمار این «یدور» ضمیر به عمار برمی‌گردد، «عمار یدور مع الحق حیث دار الحق»؛ اما درباره حضرت امیر ضمیر به حق برمی‌گردد «یدور الحق مع علی حیث ما دار»؛ برای اینکه ما یک دین و نوشته و کتابی در خارج نداریم که حضرت امیر برابر آن انجام بدهد. کار معصوم طوری است که ذات اقدس الهی با قول او با فعل او با تقریر او با قیام و قعود او دین را به ما می‌فهماند پس ما حق را از فعل اینها می‌گیریم نه اینکه ما قبلاً یک دینی داریم یک کتابی داریم یک سنتی؛ قرآن هست اما قرآن خصوصیات جزئی احکام را که بیان نکرده است. ما اگر بخواهیم ببینیم خصوصیت نماز چیست می‌بینیم پیغمبر چه کار کرد فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^۲ ما اگر خواستیم مناسک حج و عمره را بفهمیم چه کار بکنیم؟ فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»^۳ هر کاری که من می‌کنم شریعت است. این وجود مبارک حضرت امیر و وجود مبارک پیغمبر (صلوات الله علیهما) هم به استثنای مسئله نبوت و امامت این برابر آیه مباهله که فرمود: ﴿وَأَنْفُسَنَا﴾^۴ می‌شود همان یک روح؛ لذا در مقام اثبات البته نه مقام ثبوت، مقام ثبوت ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ اما در مقام اثبات ما اگر خواستیم بفهمیم چه چیزی حق است از چه راهی می‌فهمیم؛ ما راهی غیر از این چهارده معصوم نداریم

۱. علل الشرائع، ص ۲۲۳.

۲. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۲۳.

۳. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۷۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

که بفهمیم مثلاً چه چیزی حق است و چه چیزی باطل است؟ پس حق در مقام اثبات «یدور مع علی» شاهدش هم این است که «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ»^۱ آن وقت جامعه اگر خواست بفهمد حق چیست ببیند علی چه کار کرده است و این چهارده نفر هم یک حقیقت‌اند، اختصاصی ندارد ﴿اَنْفُسَنَا﴾ به وجود مبارک حضرت امیر، اینها به هر حال یک حقیقت‌اند نور واحدند و مانند آن.

بنابراین این لفظ در مفهوم استعمال می‌شود، یک؛ هر مصداقی که برای او تسائل باشد حق است «الی یوم القيامة»، این دو؛ مصداق ظاهری هم هست نه تفسیر باطنی، این سه؛ و ظهور این آیه صدرش درباره معاد است به دلیل اینکه محور اصلی وسط سوره معاد است، بخش پایانی آن از باب «رَدُّ الْعَجْزِ عَلَى الصِّدْرِ» درباره معاد است.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۰۲.